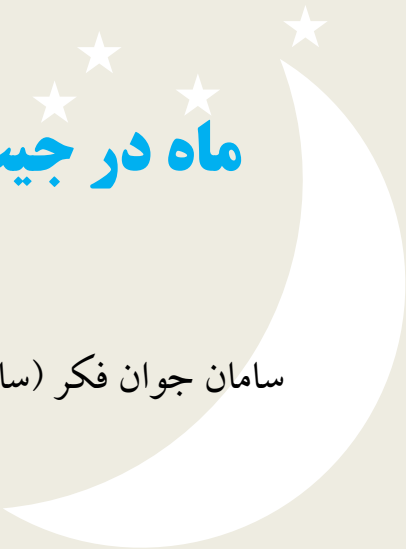


به نام خداوند جان و خرد

انتشارات آرمان پژوهان

۱۳۹۸



ماه در جیب

سامان جوان فکر (ساویور)

پله اول

مرگ سیب

با یک گاز پدر مارا
زمین گیر زمین کرد و
زمان را بر سر مان
خراب

سیب را خوب بین در
دستانم که نه حجمی
دارد و نه وزنی و نه
خاری

اما این همان زهری بود
خوشبو که مردابی را
راه انداخت به نام زندگی

پژمرده

ابر سیاه آسمان ندای
بارش باران را می دهد

و

غم صورت زنی تنها ندای
بارش اشک را می دهد

پرستو

من در تاریکی چرکنویس

هایم خواب رفته ام

تو در زیر نور مهتاب

زندگی را حس میکنی پرستو؟!

خواب تابستانی

پشه‌ها از تنی عریان

لذت می برند

و دزدی در خواب گنبد

می زند

شیطان می خوابد زیر ناخن لاک خورده دختری

...

و میوه‌ی کال می مکد پستان درختش را

قبرستان دردها

لحظه‌ای به دردهایت

فکر می‌کنی

دردهایت به تو تعظیم

می‌کنند

ولی من در قبرستان دردهایم سالهاست که

دفن شده‌ام

آخرین ایستگاه زندگی

من در آخرین ایستگاه

زندگی پیاده می شوم

و جان می بازم به عشق و

ترانه می شوم

دورترین قرن

هرشب بشقاب پرندها
دور کی می زنند در کوچه‌های
تاریخ و آرزوها با یک لمس
به زمین می نشینند
آسان
و زمان همچنان می دود
تا به خدا برسد
سال ۱۴۷۰

مرغ حق چند شب مهمان زمینیم

مرغ حق

همه در خواب عمیق فرو

رفته ایم و می دانیم

مرغ حق

ما آدم‌ها

در کنار هم

زندگی می‌کنیم ولی فرسنگ‌ها از هم دوریم

راه به رازها

همه‌ی جاده‌ها

همه‌ی کوچه‌ها همه‌ی خیابان‌ها

همه‌ی درها

همه‌ی دریاها

همه‌ی اقیانوس‌ها

راه دارند به رازها

زندگی نو

زیر دنیای فریب رازی

پنهان است

سحر در راه است

خورشید بی تاب می کند

در چمدان سحر

باز کن آسمان روزنه ی